

از
پرفسور و محقق

پژوهشی دربارهٔ
امور نظامی و غیر نظامی فارس

(بقیه)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

ترجمه:

حسن جوادی

دکتر در زبان و ادبیات انگلیسی



پرو، بشکاه علوم انسانی ومطالعات فرسنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«و بعد از آن امیر نامدار و نوین کامکار (۱۲) امیر بهلول بیک ... با لشکری انبوه و سپاهی در شکوه چون کوه پیش آمد.»

«و در اثر او نوین کامکار... (۱۳) امیر سیدی قاسم بیک به آیینی که تافلک آیین کوا کبرا بر گردون می بندد نظیر آن مشاهده نرفته با فوجی بیکران از شجاعان و بهادران (رسید) همه چون ماهیان زره پوش و چون نهنگان در جوش و خروش.»

«دیگر امراء نامدار (۱۴) علی بیک اعمالو (اغمالو) ۱ و (۱۵) امیر اعظم شاه قلی بیک عین الملک و سایر امراء با سپاهی عظیم و اسباب تمام رسیدند.

و عدد ایشان چنانچه در روزنامه همايون ثبت است هفت هزار و سیصد و هفتاد بود، نو کر پنج هزار و هشتصد و دو، از آن جمله هزار و هفتصد و سی و یک پوشن دار و باقی تر کش بند و هزار و هفتصد و هشتاد قلغچی.»

(ج) «و بعد از آن عساکر منقلای (مرکز) متوجه عرض گاه شدند. مقدم ایشان فاتحه مصحف فتح و فیروزی... غنچه گلشن عظمت و جلالت (۱۶) سلطان نورالدین الوند میرزا چون کوه آهن با جمعی بی کران از دلیران و بهادران همه چون جوهر تیغ در فولاد تعبیه شده و چون آتش در آهن مخفی گشته... علم سفید بایندری (را) پیش کرده پیش آمد و زانوزد و بلوازم خضوع قیام نموده اسبی مکمل پیشکش کرد، جهان نوردی که بر شهاب ناقب مسابقت جوید و چون برق مخاطف میدان عرصه همايون را بیک هوی پوید. حضرت سلطنت پناهی... آن نور حدقه پادشاهی را به عواطف نامتناهی نوازش فرمود.»

«و بعد از آن امیر نامدار (۱۷) منصور بیک افشار بالشکری جرار و سپاهی بیشمار از دلیران شیرشکار پیدا شد و در مقابل حضرت سلطانی مراسم زمین بوسی بجای آورد.»

«و بر اثر او امیرین اعظمین (۱۸) - زه بیک و (۱۹) منصور بیک افشار (۲۰) آمدند. ۲»

«و از عقب ایشان امیر کامکار (۲۰) امیر سهراب بیک که صیت جلالت او داستان شجاعت رستم دستان را منسوخ ساخته است، رسید.

۱- اغمالو یا اغماوف اسامی هستند در اصل تر کمن که در خاور قفقاز هنوز بکوش می خورند.

۲ - نام این امیر شاید تکرار غلط آمیز قبلی باشد.

و بعد از آن امراء نامدار (۲۱) امیر احمد بیک و (۲۲) پیرمهاده و امرای دیگر بنوبه خود آمدند.

«و تماماً لشکر منقلای پنجهزار و ششصد و شصت و دو نفر بودند. سه هزار و نهصد و چهل و شش نوکر، و نهصد و سی و دو پوشن دار، و سه هزار و چهارده ترکش بند و هزار و هفتصد و شانزده قلعچی»

(د) «بعد از آن ایناقان و خواص حضرت متوجه بساط بوسی گشتند. مقدم ایشان امیر بزرگوار عالیقدر (۲۳) اسمعیل مهرداد بالشکری بی شمار از صف-شکندان و بهادران رسید. واسبی مکمل- که تاجناح الفرس در آسمان بر آخر مجرّه^۱ بسته اند جهانگردی هامون نوردی بآن شکل و شمایل در زمان پیداننده برسم پیشکش گذرانید.»

«و بر تلوا و امیرین کبیرین (۲۴) امیر هدایة الله بیک و امیر (۲۵) عنایة الله بیک که تافرقدان بر چرخ مینو در مسند رفعت و علو متمکن اند دو برادر باین فروشکوه در عرصه زمین بر مسند جام و حشمت ننشسته، و تاق و آمان در آسمان از ادیب عطارد تعلم دقایق و لطایف سخنوری مینمایند دو جوان باین استعداد و سخندانی در بسیط هامون پیداننده... با فوجی آراسته و لشکری پیراسته» رسیدند.

«بعد از آن امیر و شهریار اعظم ملاذ اصحاب السیف و ارباب القلم (۲۶) اخشی شهاب الدین شهریار که در جوده ذهن و حدة طبع و کرم ذاتی و مکارم اخلاقی مشهور بر آفاق است با جمعی کثیر و جمعی غفیر از مردان دلاور و دایران لشکر: یکصد و ده سوار، پوشن پوش سی نفر، ترکش بند و قلعچی چهل نفر ب معرض عرض آمد.»

«بعد از آن (۲۷) امیر شیخ احمد ماماش بیک و دیگر (۲۸) آقاعلی بیک و (۲۹) محمد (۴)، (۳۰) ولد (۴)، (۳۱) پیر عزیز بیک شیرمه جی (۳۲) و قرامحمد^۲ شیرمه جی

۱- مجرّه همان راه شیری است که آنرا کهکشان نیز گویند. شاید مقصود از جناح الفرس شکل (لا) چهار ستاره درخشانی است که «فرس» یا Pegasus خوانده میشوند.

۲- جمع ۱۲۰ است

۳- این اسم را باید محمد ولد پیر عزیز بیک شیرمه جی خوانند، رجوع کنید بس ۲۶

این مقاله (مترجم)

(۳۳) و حمزه جالبیق اغلی بیگ (۳۴) و حسین بیگ (۳۵) و اولاد نظام بیگ آردیگر ایناقان و مخصوصان بدستور معهود بمحل رسیدند و عدد ایشان چنانچه در دفتر تواجی ثبت است شش هزار و هفصد و چهارده نفر بودند، دلیران جنگی سه هزار و هفتصد و شانزده: از آن جمله پانصد و هشتاد و سه پوشن پوش، و دو هزار و نهصد و بیست و هشت ترکش بند، و قلفچی سه هزار و نود و هشت.^۳

(ه) «بعد از آن (۳۶) صدر عالی قدر که صدر این مقاله بزیور بعض القاب شریفش مزین گشته بموافق اعیان دولت ملازمان خود را صد نفر سپاهی ترکش-بند ... و صد نفر قلفچی بمعرض عرض رسانید و بطریق معهود جهان نوردی که بوقت پویه بیگ نظر بگرد کرد آن نتوان رسید برسم پیشکش گذرانید.»

«و بر تلوا مولانا اعظم جامع فنون الفضایل و مکارم الشیم (۳۷) مولانا کمال الدین عبدالرزاق طبیب که در اصلاح مزاج و مزاولت علاج ید بیضا و خاصیت انفاس عیسی (می نمود) ... بمراسم موقف عرض قیام نمود و پنجاه نفر ترکش بند و قلفچی بمحل عرض رسانید.»

(و) «بعد از آن وزراء و سواحب با فوا کروی و عساکر خود بمرضگاه آمدند: اولاً آصف دوران مقتدای وزراء زمان ... (۳۸) شاه عماد الدین سلمان که به علو نسب و سمو حسب از اکابر روزگار مستثنی و ممتازست و رای خرده دانش در مضایق امور و مصالح جمهور کالشمس تهیط غیاهب الدیجور بلوامع النور (است) با صد و هشتاد نفر ملازمان بموقف عرض آمد: و از آن جمله صد و چهل نفر ترکش بند و باقی قلفچی بودند. او نیز پیشکش مقرر تقدیم داشت.»

«بعد از آن (۳۹) صاحب دیوان خواجه کمال الدین علی که ... در تحصیل مداخل و ضبط ابواب المال ید بیضا، بوده، لاجرم زمانه عنان معظمات امور یکف کفایه او داده، ... با چهل و چهار ترکش بند و صد و پنجاه قلفچی خود را منظور نظر خورشید اثر گردانید.»

۱- ظاهر آ این عنوان همان کلمه ترکی چالبیق است که بگفته Budagov (در لغت ترکی خود) بمعنی چاپک، خودرآی و بیقرار است - بنا بگفته Vullers ج اول، ص ۵۵۷، چالبیق در فارسی نیز بکار رفته است بمعنی اسب چوبی که بچه ها سوار شوند. مینورسکی دو کلمه چالبیق ترکی و چالبیک فارسی را یکی می داند، در صورتیکه اولی اعلام ترکی است و دومی نوعی بازی کودکانست که در مناطق مختلف ایران اسامی بخصوص دارد. (مترجم)

۲- در ذکر اسامی این اشخاص غیر مهم مسلماً اشتباهی رخ داده است.

۳- شاید ۱۰۵ نفر باقیمانده خادمان غیر نظامی بودند.

«و بر تلواو صاحب اعظم (۴۰) خواجه معزالدین محمد فصیح که در راست قلمی آیه و در کم طمعی بغایه است باشصت و هشت ترکش بند و بیست و شش قلفچی متوجه شد و بمراسم این موقف قیام نمود .»

«و بعد از آن دو حه شجره اصالت ... (۴۱) شاه شرف الدین محمود جان که خلعت نسب عالی را بطراز فضایل و معالی آراسته ، در عنفوان شباب برد قایق علوم و حقایق آن اطلاع یافته ذهن نقادش در ریاض ریاضیات که نزهتگاه اذکیاست خیمه تمکین زده و طبع و قنادش از ازهار اصول و فروع آن فن دامن و آستین بر ساخته باشصت و هشت نفر - پنجاه ترکش بند و هشتده قلفچی - متوجه شده و بمراسم قیام نمود .»

«و از عقب او صاحب اعظم نتیجه اعظم الوزراء فی الامم (۴۲) امیر علاء الدین مطهر که مقالید مصالح مملکت در نظر کفایه اوست ... باشصت نفر - بیست ترکش بند و چهل قلفچی - متوجه شد .»

«و بر اثر او (۴۳) چلی سیف الدین منتشا که منشاء او از دودمان علم و فضل است و درین ولا دار و غکی بلده طیبه کازرون مفوض باو بود با دو بیست و چهل نفر - سی و هشت نفر پوشن دار ، و چهل نفر ترکش بند ، و صد و پنجاه و شش قلفچی - بمعرض عرض آمد .»

«و بعد از آن امیر و صاحب اعظم انساب الصواحب فی الامم (۴۴) امیر کمال - الدین یحیی با چهل و هشت نفر - بیست و شش ترکش بند و بیست و دو قلفچی - بنظر عالی مشرف گشت .»

(ز) بعد از آن سلطان از نوکران خاص بازدید کرد « و از بوی^۱ نوکران سه هزار و دو بیست و سی نفر در نظر آمد ؛ از آن جمله : هشتصد و ده پوش دار و باقی ترکش بند ، و از سیساولان صد و هشتاد و هشت ، و از بکااولان دو بیست و چهل و چهار ، و قوشجیان هشتاد و شش ، و پارسجیان^۲ بیست و هشت ، و پیادگان سیصد و هشتاد و هشت ، و عزبان^۳ صد و هشتاد و چهار ، و نقاره چیان^۴ پنجاه ، و رکابداران سی و چهار ، و یامجیان^۵ سی و هفت ، و مشعله داران بیست و شش ،

۱ - کلمه «بوی» در متن آقای افشار نیست . مترجم

۲ - یوزبانان

۳ - قاصدان

۴ - چاپاران

وفیوج^۱ بیست و هشت، وعمله مطبخ همایون هفتاد و دو، و فراشان صدوده، و ملازمان طویله صد و شصت و هشت، و شبانان و شیربانان چهل و شش، وعمله کتب خانه همایون پنجاه و هشت، و اهل طرب نود و هشت، و جارچیان و قوروق چیان پنجاه و شش،^۲ صناع هشتاد و شش، ایاغچیان^۳ سی و شش، و امراء کرد نیز در آن میان سیصد و چهل نفر در معرض عرض آمدند، و قایدان شول^۴ سیصد و پنجاه، و مستحقفظان قلاع و شورا ع چهارصد و نود و چهار.» (جمع ۱۱۸۴ نفر)

«القصة از آن وقت که کوکبه سلطان نیمروز از سرحد مشرق متوجه عرضگاه صحرا فوق الارض شد تا آن هنگام که از آثار عسا کرانوار جز گفتاوتل بقایا شفق بر سطح افق نماند بدینسان لشکری بی کران چون قطار ایام و لیالی متعاقب و متوالی فوجاً بعد فوج و حزبا بعد از حزب بترتیب میگذاشتند، و هنوز نصفی تمام نشده بود، که رأی عالم آرای حضرت سلیمان مکانی چنان اقتضا نمود که آن شب با بخت بلند خویش هم نشینی نموده در بیداری موافقت فرماید و سر بیالین فرود نیامورد تا آن زمان که بقایای عسا کر بشرف عرض مشرف گردد. امر عالی صادر شد که مشاعل و شموع برافروزند، چنانچه از کثرت مشاعل و شموع و لمعات پرتو اسلحه و دروع زمین از آسمان روشن تر بود،... باری بهمین طریق عسا کر گردون مآثر قشون قشون بعرض گاه می آمدند و بمواجب و ظایف و آداب این مقام قیام و اقدام می نمودند تا به آن وقت که کواکب را از غایة تمادی شب آثار خواب در چشم ظاهر شد و نوبتی روز کار از عمود صبح مضراب بر طبل فلك زد تمامت لشکر بشرف عرض مشرف شده بود. آنگاه نوبتی سلطانی صدای کوس شاهی در گنبد مینایی سپهر انداخت و حضرة سلطنت پناهی بعد از اقامه فریضة صبح يك لحظه با خویش پرداخت و يك لمحہ نر کس دیده حقیقت دیده را بخواب استراحت مکحل ساخت.

۱ - بمعنی پیک است که در زمان قاجاریه (و شاید قبل از آن هم) از کولیان می گرفتند

۲ - در نسخه آقای افشار توفجیان آمده است ولی قوروق چیان بیشتر با جارچیان

مناسبت دارد. مترجم

۳ - ایاغچی بمعنی ساقی است.

۴ - مراجعه کنید به ص ۱۲ این مقاله.

بیت

خود اندر خواب و پاس مملکت و تخت
حواله کرده بر بیداری بخت
(ح) یاسال^۱ کشیدن عساگر کواکب مآثر بر سر راه حضرت سلیمان مکانی.
بامداد دیگر بهنگام آنکه شاه عالم پناه خورشید جوشن درخشنده
شعاع در پوشید... و لشکر آق قویلوی^۲ انوار در فضاء هوا گرد او بر آمدند
حضرة سلیمان مکانی را امر عالی فرمود که تمامت مردم که مفصلاً بشرف عرض
مشرف شده اند از سادات عظام و قضاة اسلام و ائمه کرام اعلام و مشایخ و موالی
و اعیان و اهالی و سایر عساگر گردون مآثر با آیینها و تجملات سوار شدند و
در صحرا یاسال^۳ کشیده، هر جوق در محلی لایق بترتیبی موافق که تواجی مقرر
نماید بایستند تا حضرت سلطانی دیگر بار آفتاب وار هر طایفه را بنظر تفاوت
مشرف فرماید.

« ملازمان دیوان صدارت، اخبار از باب عمایم نمودند و تواجیان جار
به ساگر منصوره رسانیدند و هر یک از محل خود بآیین و تمکین سوار شدند
و ریات منصوره بر منجوق عبوق افراخته از غریو کوس و کور (یعنی طبل
کوچک) که گوش ساکنان افلاک را کرساختند.»

« حضرت سلیمان مکانی درع داودی^۴ پوشیده، از خود مصقول سایه بر
آفتاب انداخته و چون شهاب ثاقب بر مح آتش بار عبوق بر افراخته... سلیمان وار
بر تند باد باره جهان پیمائی سوار یکرانی^۵ که بروهم دور اندیش مسابقت
نماید... با جمعی از خالص اعیان در میان آن میدان جولان میفرمود و تمام

۱ - در متن آقای افشار این کلمه یاساک آمده است ولی مینورسکی آنرا یاسال میدانند رجوع کنید به حاشیه بعد. مترجم

۲ - بعضی آق قویونلو نوشته شده آق قویلوی که این نیز ممکن است درست باشد.
۳ - از ابیاتی که بعداً نقل می کند معلوم میشود که لشکریان «صف کشیده» و دقیقاً
(چنانکه باز بعداً وصف شده) دایره ای تشکیل دادند. مطابق گفته باربارو (س ۲۹ این
مقاله) معنی یاسال همین است.

۴ - قرآن، سوره بیست و یک آیه ۸۰: گفته شده است که داود درع را اختراع کرد
و آنرا جانشین زره معمولی نمود. رجوع کنید به قرآن سوره ۳۴، آیه ۱۰.

۵ - این کلمه باید ترکی باشد، رجوع کنید به Radlofi ج ۳، ص ۳۳۸: او
Yagran syaran syagan در Fush farben (رنگ روپاه) معنی میکند که بروسی Nrpshb

عسا کردایره کردار گرد آن مر کز بادشاهی و محیط انوار الهی بر آمده بودند. ماهچه چتر خورشید شعاع از کیوان گذشته و سنجق سپهر ارتفاع از آسمان تجاوز نموده از تراکم غبار راه نزول بر اشعه خورشید بحیثیتی بسته شد که اگر نه بوارق اسنه آبدار و شوارق سیوف کهر بار بودی باصره باریک بینان را ابصار میسر نگشتی... لعمه درفش کیانی که در مذاق دشمن زهر ممانست چون آب حیوة از خلال ظلمات درخشان بود... و از لطایف اوضاع و رغایب احوال که در آن روز همایون دست داده بود آنکه بحسب قواعد علم نجوم نیز اصغر باسعد اکبر مقارنه داشت و بنظر سلطان خلیل رسید که در این روز که غرایب ارضی بیش از عجایب سماوی بود ساکنان افلاک از دریچهای درجات فلک برسم نظارگی ازدحام نموده بایکدیگر مقارن شده اند. نویسنده گوید که این «خیال دقیق و تصرف بدیع» فقط از سروش آسمان ملهم تواند بود و در اشعار شاعران جهان چنان مطلبی یافت نشده است.

(ط) دعاء در حق پادشاه

« اللهم خلد ظلال معدلته ورافته علی بسط الارضین وابدانوار سلطنته و خلافته علی قاطبة المسلمین واجعل رایاته مرفوعة فوق قبة الخضراء واحکام نافذة فی جمیع اصقاع الغبراء بحق محمد عین اعیان الانسان آله وصحبه صحاب الشهود والعیان»^۱

۴- لشکر ایالتی سلطان خلیل

اکنون باید دید چه نتایجی از رساله دوانی در مورد تشکیلات نظامی و مدنی آق قویونلوها می توان بدست آورد. طبیعی است که شاهزادگان مقامی بلند و با اهمیت در میان امرای لشکری در این سان داشتند.

امرارای می توان بچند دسته تقسیم کرد: دوانی بعضی از آنها را «امیر اعظم» و بعضی را «امیر کبیر» و برخی را فقط «امیر» می خواند. در بعضی موارد عنوان

۱- در متن آقای افشار: « صحبه اصحاب الشهود والاعیان» است. ولی مینورسکی فقط

متن سطر آخرین دعا را داده و آن بنحوی است که در بالا گذشت. مترجم

۲- شماره های (۱)، (۸) و (۱۶) ولی در مورد (۱۰) چنین نیست.

«نویسن»^۱ باسامی امراء اضافه شده است.^۲ صفات دیگر چون نامدار، کاهکار و غیره باید از طرف دوانی اضافه شده باشد، بااستثناء شماره (۱۱) «امیرا قدم» که باید جزو عناوین «امیردیوان» بوده باشد و مقام او را می توان آجودانی پادشاه، یعنی سلطان خلیل، تعیین کرد. قابل ذکر است که در مراسم سان امیردیوان بعنوان یکی از اعضاء نظامیان معرفی شده است و این «دیوان» بسا «صدردیوان» (ص ۶ این مقاله) و یاددوانی که مسئول مأمور مالی بوده است (شماره ۳۲) مربوط نیست از تاریخ امینی (ورق ۱۷۷) می دانیم که امیرعلی تحت سرپرستی عموی خود یعقوب، امیر کبیر دیوان شد. و ممکنست مراد از این دیوان مر کزی^۳ باشد، در صورتی که امیرابابکر رئیس دیوان ایالتی فارس بوده است.^۴ مقام امیردیوانی که ما بیش از این چیزی در باره اش نمی دانیم شاید در زمان ترکمانان بوجود آمده باشد. والله اعلم.

می توان گفت توأچیان^۵ افسران ستاد مر کزی بودند. رئیس آنها «دوچه

۱- نویسن بمعنی «سرور و ارباب است. کلمه امیر نویان» که بمعنی سپهبد است است تا سال ۱۹۲۰ در ایران بکار برده میشد. در نامه ای که قاسم بن جهانگیر به سلطان بایزید (۱۴۸۱-۱۵۱۲ میلادی) نوشته است «نویان بزرگوار» از جمله القابی است که بدو می دهد. رجوع کنید به فریدون بیگ، ج اول، ص ۲۰۹.

۲- شماره های ۱۲ و ۸ و ۱۳.

۳- لپ التواریخ ورق 65a: «میرزا علی... امیردیوان پادشاه بود.»

۴- مؤلف تاریخ امینی (ورق ۵۹) ذکر «امارت دیوان اغوری» را میکند که امیرمسعود شاه لیراوی در شیراز از طرف امیر اغورلو محمد بن اوزن حسن پندان منصوب شده بود. [در این مورد نمی توان کلمه مزبور را Oghuzi خواند زیرا مؤلف در ورق ۵، آنرا «اغوز» می نویسد و رشیدالدین (چاپ Bérézine، ج ۱، ص ۴) همین طو رمینوسد.]

۵- کلمات ترکی را می توان بنحو متفاوتی تلفظ کرد و ممکنست این کلمه را tavaji و حتی tovaji خواند. بنظر میرسد که این کلمه دو تلفظ متفاوت شدید و ملایم (tavaji/tovaji) داشته است. درباره معنی کلمه بحث مفصلی توسط Deny، در مجله آسیایی (ژوئیه ۱۹۳۲) صفحات ۱۶۱-۱۶۰ شده است و آنرا با کلمه dagudakti مغولی (معنی خارجی) مقایسه می کند. گفته میرخواند در روضات الصفا (Notices et Extraits, v. 233) درباره یاسای چنگیز مؤید این معنی است. اهمیت این شغل در زمان تیموری از ظفر نامه، ج اول ۲۱۶ معلوم میگردد که گوید: توأچگیری که تالی منصب سلطنت است.

شجره طیبه بایندری» امیر حسین بیگ بایندر (۱۰) خوانده شده که متخصص «لشکر داری و تواجیگری» بوده است. در ورق ۱۱ میخوانیم که با دستور شده بود تا لشکر را در دشت بنده امیر جای دهد. هنگامیکه فرمانی صادر میگشت توأچیان مجبور بودند آنرا با جار زدن بسپاهیان اعلان کنند (ورق ۱۴ و ۱۹) و همچنین جای بخصوص هر فوج را معین میکردند. تعداد هر دسته نیز در دفتر مخصوصی توسط توأچیان ثبت می گشت که دفتر قواچی خوانده میشود مؤلف تاریخ امینی (ورق ۱۷۷) منصب توأچیگری را «منصب رفیعی» میخواند و گوید که دیوان بخصوصی موسوم به «دیوان قواچی» وجود داشته است. هنگامیکه در زمستان ۱۴۷۸ میلادی سلطان یعقوب از کوههای بدلیس میگذشت توأچیان وسیله پاک کردن برفهای راه را فراهم کردند. (ایضاً ورق ۵۳)

در یکی از تشبیهات خود (ص ۵ این مقاله) دوانی کلمه گفتاوی را برای بقایا شفق پس از عبور سپاه خورشید بکار میبرد. در این مدیحه مؤلف عمداً - بقول خود - کلمات «تورانی» را برای آق قویونلوها بکار میبرد،^۲ ولی عجیب است این اصطلاح مغولی که در زبان ادبی مغولی آن عصر نمانده بود در سال ۱۴۷۶ میلادی در ایران بکار میرفت. درستاد چنگیز خان نگهبانان روز تورغاق (جمع تورغات) و نگهبان شب کبتول (جمع کبتوت) خوانده میشد. کلمه اخیر مأخوذ از کلمه مغولی kebtö'ul بمعنی دراز کشیدن است و معادل

۱ - چون متن مینورسکی درست نبود در ترجمه شماره ورقهای متن آقای افشار داده شده است.

۲ - مثل منجوق، سنجق، یارلیق، توق. بسیاری از این نوع کلمات در شعر پوربها، جامی آمده است. رجوع کنید به تاریخ اردوی طلائی (بآلمانی) از Hammer (۸۲-۴۸) که ترجمه نادرستی از آن را بدست می دهد. پوربها در زمان ارغون میزیست. [پروفوسور مینورسکی پس از انتشار این مقاله درباره پوربها دو مقاله دیگر نوشت که هر دو در «بیست مقاله مینورسکی» از طرف دانشگاه تهران بانگلیسی چاپ شده است، اولی تحت عنوان: «قصیده مغولیه پوربها» (۱۹۵۶) و دومی بعنوان «پوربها و اشعار او»، بر اثر بحثی که درباره کلمات مغولی همین اشعار با مینورسکی شد دانشمند گرامی آقای طرخان گنجه ای که فعلا در دانشگاه لندن تدریس می کنند، شروع بگرد آوردن لغات مغولی در فارسی کردند ولی نمیدانم که کتاب ایشان چاپ شده است یا نه. مترجم]

کیتول در ترکیب یاتاق میباشد یعنی نگهبانی که دراز کشیده و یا میتواند استراحت کند.^۱

همانطور که از ورق ۷ متن معلوم میشود لشکر بقشونها تقسیم میشود. این کلمه مغولی در اعصار بعد معادل لشکر گردید، ولی در زمان تیموریان (قرون چهاردهم و پانزدهم) قشون قسمت کوچکی از لشکر بود که شامل ۵۰ تا ۱۰۰ مرد میشد.^۲ مطابق متن ما تعداد نفرات يك قشون را نمیتوان معین کرد، ظاهراً قشون شامل عناصر مختلفی بود و از «بوی»ها که فقط جنبه قبیلله‌ای داشت متفاوت بود (رجوع کنید به ص ۱۲ این مقاله)

درجه و منصب در لشکر سلطان خلیل سه گروه تقسیم میشد.

۱- پوش‌دار یا پوشن پوش. کلمه پوشن تنها بنظر نمیرسد استعمالی داشته باشد. و ممکن است پوشن تحریفی از جوشن باشد، ولی شاید پوشن (از پوشیدن) معنی وسیع‌تری داشته و شامل انواع درعها و همچنین البسه تودوزی شده میگشته است (چنانکه خواهد آمد C.Zeno نیز آنرا باین معنی به کار میبرد). توصیفات این سلاح‌های گوناگون لشکریان آق‌قویونلو جالب توجه است.

۲- ترکش‌بندها ۳ قسمت اعظم لشکر را تشکیل میدادند.

۳- مشکل است گفت قلغچیان (خدمتکاران) سوار بودند یا پیاده. زنو وصف «خدمتکاران» سواره را میکنند. ولی ممکن است مراد سپاهیان باشند که برای مسافرت‌های دور با آسیای صغیر تجهیز شده بودند. بر روی یکی از ظروف مشهور دوره سلجوقی تصویری است که گرفتن قلعه‌ای را نشان میدهد که در آن درمیان سواران عده‌ای پیاده هم در حال دویدن هستند.

در مقابل قلغچیان دودسته اول رزمجویان را «نوکران»^۴ میخواندند طبقه

۱- ترکستان بارتولد ص ۳۸۳ و T'oung Pao اثر Pelliot، ۱۹۳۰، ص ۳۱.

۲- بارتولد: اولغ بیک و زمان او (بروسی) ۱۹۱۸، ص ۲۸

۳- این کلمه فارسی بامغولی تورجی (کمانکش) قابل مقایسه است که از قوربمغنی

ترکش گرفته شده است.

۴- نوکر کلمه ایست مغولی که جمع آن Nokod می‌شود و معنی دوست و مصاحب می‌دهد، مراجعه کنید به Vladimirtsov در Dokladi Akd. Navk، ۱۹۲۹، صفحات ۲۸۷-۸. تلفظ اصل مغولی نوکر با فارسی آن فرق دارد و Nokor گفته می‌شود.

بخصوصی از نوکران را بوی نوکران میخواندند. در این کلمه مرکب بوی ترکی معنی «شاخه، خانواده، وازیک فامیل» رامیدهده^۱ و میتوان تصور کرد که این جنگجویان بدسته بایندر تعلق داشتند که قبیله خود اوزن حسن بود. در متن ما (ورق ۷) بوی نوکران جدا از قشونی که تحت فرماندهی امیران بودند ذکر شده و آنها دسته مجزائی تشکیل میدادند.

لشکر ایالتی که بشیوه ترکیه اقبال و دو جناح تقسیم میشد^۲ دارای ۲۳۰۷۶ نفر بود که از آنها ۱۵۷۴۲ نفر جنگجو بودند، بدین قرار:

پوشن پوش	ترکش بند	خدمه	جمع
۲۳۹۲	۳۷۵۲	۳۹۰۰	۱۰۰۴۴
۱۹۳۱	۳۷۲۱ (۴)	۱۷۱۸	۷۳۷۰
۹۳۲	۳۰۱۴	۱۷۱۶	۵۶۶۲
۵۲۵۵	۱۰۴۸۷	۷۳۳۴	۲۳۰۷۶

در اینجا جمع جناح راست به ۱۰۰۴۴ تصحیح شده است در حالیکه مطابق گفته دوانی ۹۱۵۴ نفر میباشد. شماره ترکش بندگان در جناح چپ بعد از کسر کردن تعداد دودسته از مجموع بدست آمده است. در ضمن از متن ما معلوم میشود که از مجموع قلب و جناح چپ به تقریب ۳۹۴۴ و ۵۸۰۲ نفر نوکر بودند. در واقع تعداد مردان پوشن پوش و ترکش بند در قلب $۳۹۴۴ + ۳۰۱۴ = ۹۳۲$ و برای جناح چپ $۵۶۳۲ = ۳۷۲۱ + ۱۹۳۱$ بود و این اندکی با جمعی که مؤلف میدهد (۵۸۰۲) تفاوت دارد. در نتیجه میتوانیم عده نوکران جناح راست را چنین حساب کنیم: $۲۳۹۲ + ۳۷۵۲ = ۶۱۴۴$

با افراد این لشکر جنگجویانی که ایناق و بوی نوکر خوانده میشدند نباید اضافه کرد. ایناقان مصاحبان شاهزادگان بوده و با افرادشان در جنگها شرکت

۱ - این کلمه با اصطلاح مشهور ترکی boy - begi (رئیس یک بوی) قابل مقایسه است.

۲ - به ترتیب منقلای (در مغولی بمعنی پیشانی و جلو)، ساغ و سول (که در ترکی بمعنی راست و چپ است).

می‌جستند و چون میتوان گفت تقریباً جزو اشراف بودند، عده زیادی خدمه در دسته خود داشتند. (یعنی اندکی کمتر از ۵۰ درصد در حالیکه در خود لشکر تعداد خدمتکاران کمی بیشتر در ۳۰ درصد بود).^۱ بنظر میرسد که بوی نوکران نوعی محافظان جان شاه بودند.

۲۶۶۰۹	۳۰۹۸	۲۹۲۸	۵۸۳	اینافان
۳۲۳۰	۳	۲۴۲۰	۸۱۰	بوی نوکران
۹۸۳۹	۳۰۹۸	۵۳۴۸	۱۳۹۳	

اگر همه اینهارا حساب کنیم تعداد نفرات به ۳۲۹۱۵ میرسد که ۲۲۴۸۲ نفر جنگجو بودند و اگر طبقاتی را در بخش (ز) ذکر شد بحساب آوریم به ۲۳۶۶۰ میرسد.

مشکل است از لحاظ نژادی درباره افراد این لشکر بحث کرد. مسلماً بوی نوکران^۲ تر کمین بودند و قسمت اعظم جنگجویان از همین نژاد بودند، گرچه حتماً عناصر دیگری نیز وجود داشته است. پدر زن سلطان خلیل امیر سهراب که فرمانده اکراد چامیشقزاک بود، باحتمال زیاد افراد قبیله خود را همراه داشت. خدمه را بیشک از میان رعایا انتخاب میکردند. دوانی بطور جداگانه ذکر ۳۴۰ امیر کرد و ۳۵۰ سر کرده قبیله شول را میکند. شول قبیله ای ایرانی بود که افراد آن در قرن دهم میلادی در لرستان اقامت داشتند^۳ و در آغاز قرن دوازده اکراد و قبایل دیگر که از سوریه می آمدند آنها را بسوی شرق، منطقه فهلیان (شمال غرب شیراز) عقب راندند

۱ - در لشکری که بسال ۱۳۴۲ میلادی تجهیز شد (چنانکه ازس. ز نو نقل خواهد شد) امیران چهل درصد و خادمین شصت درصد بودند.

۲ - دوانی این رقم را ۶۷۱۴ می دهد.

۳ - منطقی بنظر میرسد که نوکران برای خودشان خدمه ای نداشته باشند.

۴ - ابن بطوطه، ج ۲، ص ۸۸ آنها را يك قبیله ایرانی (من الاعاجم) می خواند که در صحرا زندگی می کنند. مراجعه کنید بمقاله مینورسکی در دایرة المعارف اسلامی بمنوان «شولستان» در ۶۶۱-۱۲۶۳ میلادی شاهزاده سلغری موسوم به ترکان خاتون بک مک شولها و ترکانان مظفرالدین اتابک فارس را برانداخت، رجوع کنید به رشیدالدین ووصاف.

وبالآخره شولهاپرا کننده شده یا بتحلیل رفتند و فعلا محل آنها در دست لرها می باشد. ذکر شولها در ۱۴۷۶ خیلی عجیب بنظر میرسد و احتمال دارد امرای کرد مذکور با آنها نیز متعلق بقبایلی بودند که در کوه گیلویه استقرار یافته بودند، یعنی سرزمینی که در جنوب بختیاری واقع است و جزو ایالت فارس می باشد.

ما باید «ملازمان» امراء غیر نظامی را که در بخشهای (ه) - (و) ذکر آنها گذشت از شمار لشکریان خارج سازیم. این افراد که عده شان ۱۱۵۲ بود (۶۸ پوشن پوش، ۵۶۳ ترکش بند و ۵۲۱ خدمتکار) شاید نگهبانانی بودند که وظیفه آنها زیاد کردن اعتبار قسمتهای مختلف و اجرای قوانین در مواردی مثل گرفتن مالیات و غیره بود.

۵- قوای آق قویونلو

آیا آماری را که دوائی میدهد میتوان صحیح دانست؟ او واحدهای جداگانه ای را که تحت فرماندهی امراء بودند از قلم می اندازد، و در زبان شاعرانه او یک فوج هزار نفری «بیشمار چون ستارگان» وصف میگردد. در منابع رسمی نیز امکان مبالغه وجود دارد. مثلا جوینی (ج ۱، ص ۴-۲۳) هنگامیکه از سپاهیان قبل از مغول حرف میزند، گوید:

«وهر گاه که عزیمت دشمنی کنند یادشمنی قصد ایشان گندماهها و سالها باید تا قرتیب لشکری دهند و خزانهها مالا مال تا در وجه موجب و اقطاع ایشان بردارند وقت استیفای جرایات و رسوم بر مئین والوف فزون باشند و هنگام مقابله و مقاتله صفوف سر بسر حشو باشند و هیچ کدام بمیدان مبارزت بارز نشوند. هر امیر استکنار اطلاق موجب را بنام گویند چندین مرد دارم و هنگام عرض یکدیگر را تزویری بدهند تا بشمار راست شود.»

چنین روشی حتی در روزگار ما هم وجود دارد و اینرا در موقع مطالعه متن نباید از نظر دور داشت.^۱

۱ - شاردن (ج ۵، ص ۳۱۵) گوید وقتی که در سال ۱۶۶۶ شاه عباس دوم از کلیه سپاهیان خود سان میدید متوجه شد که بعضاً همان مردان، اسبها و سلاحها را ده دوازده مرتبه از مقابل او گذرانیده اند.

خوشبختانه ما آماری در دست داریم که توسط ناظرانی باریک بین و دقیق چون سفرای ونیزی در دربار آق قویونلو جمع آوری شده است و می توانیم با گفته های دوانی مقایسه بکنیم.

اول بد کرفتمتی از گفته س. زنو خواهیم پرداخت که مر بوطست بلشکری که اوزن حسن در سال (؟) ۱۴۷۲ هنگامی که سپاهی بمنظور غارت عازم آسیای صغیر بود جمع آورده بود. او گوید: «جنکجویان شاه صد هزار سوار بودند. بعضی مجهز به چرم های ضخیمی بودند که می توانستند پوشنده آنها از هر گونه ضربه شدیدی حفظ کنند. دیگران ملبس به ابریشم های مرغوب با جلیقه های تو دووزی^۱ شده بودند و اینها بقدری ضخیم بود که تیر از آنها نمی گذشت. و عده ای زره ها و درع های مذهب بتن داشتند و آنقدر وسایل مختلف دفاع و حمله با خود حمل می کردند که عمل کردن و چالاکی آنها بیننده را بحیرت می انداخت. خدمتکاران^۲ آنها نیز زره های صیقلی شده آهنین بر تن و بجای سپر های کوچکی که مردم مابکار می برند سپر های گردی داشتند و از تیزترین شمشیرها در جنگ استفاده می کردند. سروران مجموعاً چهل هزار تن سرباز شجاع بودند و چا کران شصت هزار نفر بودند، و در هیچ لشکری چنین سواره نظامی ندیده بودم.»

«بار بارو» که در اوایل تابستان ۱۴۷۴ همراه اوزن حسن بنواحی بیلاقی نزدیک سلطانیه رفته بود مینویسد: ^۳ در این وقت سپاهیان فرا خوانده میشدند و تعداد اشخاص و دواب را بدین طریق معلوم می کردند. دشت بزرگی بود که دور تا دور آن اسبها را طوری قرار داده بودند که بدن یکی بسرد دیگری میخورد و محیط این دایره در حدود سی میل بود. بر روی اسبان مردانی سوار بودند که بعضی مسلح و بعضی بی سلاح بودند و بدین ترقیب از صبح تا غروب خورشید در آنجا ایستاده بودند ^۴ یک نفر بشمارش آنها می پرداخت ولی برخلاف رسم ما

۱ - مینورسکی برای quilted doublet کلمه ترا کند یا کوا کند فارسی را که بمعنی رزه است پیشنهاد می کند، رجوع کنید به حدود العالم، چاپ مینورسکی ص ۳۷۱.

۲ - که همان قلقچی متن دوانی باشد.

۳ - از Haklvyt Society ج ۴۹، (۱۸۷۳) ص ۸ - ۶۵ نقل شد.

۴ - این مراسم یا سال است که دوانی ذکر آن را می کند.

که نام مرد یا مشخصات اسب او را ثبت می‌کنیم، او فقط اسم سر کرده را می‌نوشت و می‌دید که عده نفرات او درست است یا نه، آنکاه بگروه دیگری می‌پرداخت. من خدمتکار خود را برداشته و از فاصله‌ای بشمارش آنها را پراختم و برای هر پنجاه نفر یک لوبیا بجیب خود می‌انداختم. هنگامیکه جمع آوردن و شمارش سپاهیان پایان رسید، من شمارش خود را کردم که بدین قرار است:

خرگاه ۶۰۰۰

شتر ۳۰/۰۰۰

کاری که توسط قاطر کشیده میشد ۵۰۰۰

کاری که توسط اسب کشیده میشد ۵۰۰۰

خران ۲۰۰۰

اسبهای خدمت ۲۰/۰۰۰

از رقم اخیر ۲۰۰۰ اسب برگستوان داشتند که از ورقهای کـوچک و چهار گوش آهن ساخته و بوسیله رشته‌های طلا و نقره بهم وصل شده بودند و در زیر آن زرهی قرار داشت که بوسیله زنجیرهای کوچک ساخته شده و تقریباً تا روی زمین میرسید و در زیر رشته‌های طلائی چین داشت. برخی دیگر بشیوه خود ما بوسیله چرم، و بعضی بوسیله ابریشم و عده‌ای دیگر بوسیله لباس قودوزی شده‌ای پوشانده شده بودند که تیربآنها کارگر نمیکشت. زره خود سواران بهمان نحوه‌ی است که قبلاً ذکر شد. آن زره‌ها را که من اول ذکرشان را کردم در «بشنه»، که بزبان ما معنی اش «پنج‌شهر» می‌شود، می‌سازند.^۲ بعد از این من چنین شمردم:

۱- رجوع کنید بگزارش فوق‌الذکر س. زنو

۲- آیا مراد «بش‌کنده» است؟ مطابق گفته باربارو «دور اینجادومیل است و بر روی تپه‌ای واقع است که جز صنعتگران این فن کس دیگری در آنجا ساکن نیست.» آیا این همان دهکده در داغستان نیست که بترکی کوچی و بغاری زره‌گران نام داشت که هر دو بیک معنی است؟ رجوع کنید به مسعودی مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹. این مردم جدا مانده در چهار دهکده کوچی، سول قلعه، آموزقا و شیره سکونت دارند، ولی مهمترین آنها همان کوچی است که دو قسمت علیا و سفلی دارد. رجوع کنید به Dorn, Mèlanges Asiatiques، ج ۶، ۱۸۷۳،

صفحات ۷۱۷-۷۴۰

۲۰۰۰	قاطران خوب
۲۰/۰۰۰	کله های احشام کوچک
۲۰۰۰	کله های احشام بزرگ
۱۰۰	یوز برای شکار
۲۰۰	شاهین و شکره
۳۰۰۰	تازی
۱۰۰۰	تازی بزرگ
۵۰	باز
۱۵/۰۰۰	سرباز شمشیردار
۲۰۰۰	غلامان، شبانان، مکاریان شمشیردار
۱۰۰۰	کمانداران
	بدین ترتیب بطور کلی چنین میشود :
۲۵/۰۰۰	سواران خوب
۳۰۰۰	پیادگان کماندار و مستخدم
۱۰/۰۰۰	زنان طبقه اعیان و متوسط
۵۰۰۰	مستخدمین زن
۶۰۰۰	فرزندان دو دسته اخیرالذکر دوازده ساله و کمتر از آن
۵۰۰۰	بچه های دیگر حدود همان سن

« در میان سواران ۱۰۰۰ نیزه دار، ۵۰۰۰ سپردار و ۱۰۰۰۰۰ ترکش بند بودند. بقیه عده ای از این و عده ای از سلاح دیگر داشتند. »
 همراه لشکر تعداد زیادی کفاش، آهنگر، زین ساز، کمانگر، سوارساز و حتی دوا فروش حرکت میکردند؛ بار بار و وصف بسیار جالبی از حرکت «اردو» را موقع روز هنگام و شب میکنند.

در دوم ژوئن ۱۴۷۵ اوزن حسن همراه سفیران و نیزه ای از مسافرت خود بجنوب به تبریز بازگشت، ولی بزودی عازم نواحی بیلاقی شد. در ۲۶ ژوئن Contarini، که قصد بازگشت بارویا را داشت، دعوت شد تا سان «عده زیادی

از سربازان پیاده، را مشاهده کند. تعداد این مردان که «باشاه آمده بودند (یعنی از فارس). ممکن بود به ده هزار برسد، ولی گفته شده که «عده کثیری نیز در راه مانده‌اند.»^۱ کونتارینی اضافه می‌کند: «پس از پرسیدن از اشخاص مختلف و از جمله آقای «جیوزا فابار بارو»، درباره عده سربازان سواره‌ایکه با اعلیحضرت بودند سؤال کردم، گفته شد که متجاوز از بیست هزار، و یا اگر همه روایات را با هم بگیریم، در حدود ۲۵ هزار بودند.» (ایضاً ص ۱۳۷)

باربارو که همراه اوزن حسن بگر جستان رفته بود باز میگوید (ص ۹۰): «تا آنجا که من توانستم حساب کنم، او بطور کلی بین ۲۰/۰۰۰ و ۲۴/۰۰۰ سوار کارآمد دارد و بقیه که برای حمل اثاثیه اردو می‌آمدند در حدود ۶۰۰۰ نفر بودند.»

با در نظر گرفتن بعضی ملاحظات و مطالب مبهم، جمع تعداد نفرات لشکر اوزن حسن را می‌توان ۲۵ هزار سوار و ده هزار پیاده حساب کرد. ولی این «لشکر ثابتی بود که او برای حفظ جان خود همیشه نگاه می‌داشت» و آنرا

س. زنو (ص ۳۷) با اسم عجیب «Porta» می‌خواند.^۳

آنطور که از گفته دوانی معلوم میشود سپاهیان محلی فارس تقریباً باندازه سپاه (خود؟) پادشاه بودند. حکمرانان دیگر چون حکمرانان بغداد و دیاربکر (اگر از حاکمان کرمان، اصفهان، قزوین و غیره حرفی نزنیم) مثلاً هر کدام سپاهیان کمتری داشتند، ولی می‌توان گفت که مجموع قوای آق‌قویونلو با احتساب سوار نظام (ترك یا کرد؟) و پیاده نظام (افراد محلی) متجاوز از یکصد هزار نفر بود و اینرا س. زنو نیز تأیید می‌کند.

۱ - کونتارینی ص ۱۳۷. محتملاً اوزن حسن برای لشکر کشی‌ایکه قرار بود در سال آینده (۱۴۷۶ میلادی - رجوع کنید بصفحه ۱۹۵ شماره ۶ سال سوم بررسی‌های تاریخی) به گرجستان بکند تدارکاتی فراهم می‌کرد.

۲ - چند نفر از پیادگان در دوم ژوئن ۱۴۷۵ عقب مانده بودند؟ آیا پیادگان همان سپاهیان هستند که دوانی فلنجی می‌خواند؟ «پورتای» لشکر اوزن حسن دقیقاً چه بود: تمام اردو یا بعضی از محافظین جان او؟

۳ - ظاهراً این کلمه از یک لغت شرقی، مثلاً از فارسی «درخانه»، ترکی «قایو» و حتی مغولی «قاهولفا» باید ترجمه شده باشد.

زنو گوید که اوزن حسن «پورتای» خود را برای مقابله با اوغورلو محمد برد.

از آنچه زانو بعداً (ص ۲۰) می گوید ظاهراً سپاهی که برای چپاول به آناتولی فرستاده شده بود شامل چهار هزار نفر بود و عثمانیان برای مغلوب کردن آن مجبور بار سال شصت هزار سرباز شدند. در سال ۱۴۷۳ سلطان محمد دوم با سپاهی صد هزار نفری قصد جنگ با اوزن حسن را کرد. در نبرد اولی در فرات علیا واقع شد عثمانیان دوازده هزار کشته دادند، ولی در نبرد بعدی توپخانه عثمانی آق قویونلوها را فراری ساخت، و سه هزار نفر از آنها گرفتار کشته و در منازل بین راه تا قسطنطنیه در دسته های چهار نفری کشته شدند. قسمت عمده لشکر اوزن حسن تقریباً آسیبی ندیده از معرکه بیرون رفتند و این جنگ باعث تغییر سرحدات نگردید. اگر چه در این جنگ عده صحیح سپاهیان آق قویونلو را در مقابل عثمانیان نمی دانیم، اما بنظر می رسد که حتی بعد از حمله بی حاصل فوق الذکر به آناتولی، تحرك و چالاکی بخصوص سواره نظام ترکمن اوزن حسن را قادر ساخت که قوای قابل توجهی که کمتر از صد هزار نفر نبود، در غرب متمرکز سازد.

۶ - تشکیلات مدنی در فارس

امرای غیر نظامی که سلطان خلیل از ایشان سان دیده مقامات زیر را داشتند :

الف - صدر (شماره ۳۶) نماینده شرع اسلامی بود و در رأس تشکیلات ایالتی قرار داشت. لقب «مولانا» که همراه نام اوست دلالت بر مقام روحانی او می کند. او مسئول دعوت شیوخ و ساداتی بود که در مراسم سان حضور داشتند و آنها را رسماً به ولی نعمت خود معرفی می نمود و در روز دوم عرض در رأس دسته ای از شخصیت های مهم و همراهان خود بحضور سلطان می آمد.

ب - وزیر (شماره ۳۸) که، به آصف وزیر سلیمان تشبیه شده است، محتملاً تمام امور مدنی و ایالتی مربوطه را اداره میکرد. عجیب است که بدارنده این مقام (وهم چنین شماره ۴۱) عنوان «شاه» داده اند (در تاریخ امینی ورق ۸۰ نیز چنین است)^۲ که البته در این مورد رابطه ای با استعمال آن

۱ - رجوع کنید بمقاله مینورسکی بفرانسه تحت عنوان «ایران در قرن پانزدهم»، پاریس ۱۹۳۲، ص ۱۴ - ۱۳. (این مقاله در بیست مقاله مینورسکی تجدید چاپ شده است.)
 ۲ - برعکس در شماره ۷ شاه علی فقط اسم شخص است.

بوسیله صوفیان (شاه نعمت‌الله ولی و غیره) ندارد این کلمه ممکنست در اینجا بمعنی «عالیجناب» باشد چون فرمانروایان ترکمن بتقلید از سلطان محمود غزنوی و سلجوقیان و غیره خود را «سلطان» یا «پادشاه»^۱ می خواندند عنوان ساده «شاه» ممکن است بامراء و یا مأمورین عمده اطلاق میشد که با ایرانیان، یعنی سکنه محلی سروکار داشتند.^۲

پ - صاحب‌دیوان (شماره ۳۹) مسئول مالیاتها بوده و عنوان «خواجه» راداشته است. خواجه عنوانیست قدیمی و ایرانی و از زمان سلاجقه «خواجه» عنوان احترام آمیزی بود برای اعضای ایرانی حکومت.^۳ بنظر میرسد که صاحب‌های دیگر (شماره‌های ۴۱ - ۴۴) تحت نظر صاحب‌دیوان بودند و اشاراتی که به تسلط آنها بعلم حساب رفته است باید دلیل سروکار داشتن آنها با حسابداری (شماره ۴۰) و منشیگری (شماره ۴۴) باشد.

ت - اگر چه حکیم شاهزاده جزو اعضای دیوان نبود، مقام مهمی داشته و بلاواسطه بعد از صدر ذکر شده است. عنوان «مولانا» نشان میدهد که تحصیلات مذهبی نیز داشته است.

ث - مهرداد جزو ملازمان نزدیک شاهزاده بوده و این مطالب از نشستن او در مقابل شاهزاده معلوم می‌شود (ورق ۱۲ متن). او هم چنین عده‌ای از درباریان را بدرون آورده از نظر شاهزاده می‌گذرانیده است.

ج - اصطلاح ترکی ایناق معانی متفاوت محلی داشت، ولی در متن دوانی به مفهوم اصلی آن بمعنی «فدیم» عربی بکار رفته است نظام‌الملک در سیاست نامه (چاپ شفر، ج ۱، ص ۸۲) فصلی درباره ندیمان و شرایط انتخاب شدن برای این شغل خطیر دارد.^۴ مخصوصاً جزو ایناقان ذکر امیرهدایه‌الله (۲۴)

۱ - درباره احیاء عنوان «شاهنشاه» بوسیله آل‌بویه، رجوع کنید بکتاب من بفرانسه «تسلط دیالمه»، پاریس ۱۹۳۲.

۲ - در باره استعمال کلمه «سلطان» بجای سروان رجوع کنید بمقاله من در مجله السنه شرقیه لندن، ج ۹، شماره ۴، بعنوان «سیورغال»

۳ - جالب است که فقط اعضای غیر ایرانی (؟) دیوانی (شماره ۴۳) بعوض «خواجه» «چلبی» خوانده شده‌اند.

۴ - سیاست نامه، چاپ مرحوم اقبال - فصل هفدهم. (مترجم)

رفته است که مقامی برابر با مهردار داشته است. دوانی گوید که او قبول بندگان حضرت یافته، و از لطف خاص او بهره مند بوده است (مقایسه کنید با شماره ۳۷).

ح - یساول و بکاول جزو مقامات یائین تر ذکر شده اند. اولی شغلش پرده داری و حاجبی بوده^۱ و دومی چشمنده یا چاشنی گیر^۲ بوده است؛ ولی البته بعنوان ملازمان محترم شاید کارهای دیگری نیز بآنها ارجاع میشده است. مثلاً هنگامیکه سلطان یعقوب تصمیم بامر خطیری چون الغاء سیورغال دست زد، بکاولان حامل فرمان شاهی بتمام ایالات عراق و فارس اعزام شدند (رجوع کنید بتاریخ امینی ورق ۶۵ و ۱۶۵) گذشته از این دو چاوشها نیز ذکر شده اند که در کنار ایناقان نشسته بودند (متن ورق ۱۲) و از اشاره ای که در ورق (۱۰ب) رفته است بنظر میرسد که کار آنها خلوت کردن راه جهت عبور شاه بوده است.

خ - شغل هر یک از مستخدمین و مأمورین از عنوان آن پیداست. شکوه و جلال حکمران فارس - یا بهتر بگوئیم نایب السلطنه - از تعداد زیاد منشیان (۳۰۰ نفر) و بنسبت طبقه مختلف مأموران، عمله طرب، خدمتکاران و شبانان و شیربانان و غیره پیداست: مطلب جالب اینکه در دربار شیراز، لذا بد معنوی نیز فراموش نگشته بود و آنجا کتابخانه ای با پنجاه کارمند داشت^۳.

گرچه مقامات دربار ایالتی از دربار اوزن حسن تقلید شده بود، مسلماً دربار اوزن حسن مقامات و عناوین بیشتری داشته است. بنابگفته مؤلف تاریخی عمومی بنام احسن التواریخ که بسال ۱۲۱۲هـ - ۱۲۹۷ میلادی نوشته شده (موزه بریتانیا، Or. 1649 - فهرست ریوج سوم ص ۸۸۹) جداوشمس الدین

۱ - یساول از کلمه مغولی یاسا یعنی قانون گرفته شده است.

۲ - رجوع کنید به «فرهنگ مختصر لهجه های ترکی و تاتار» تألیف Budagov که

بروسی نوشته شده و بسال ۱۸۶۹ نشر یافته است. ج اول ص ۲۶۲

۳ - دوانی در اخلاق جلالی خود (ص ۱۵) در وصف سلطان خلیل گوید گرچه در «عنفوان

جوانی» بود هم خود را مصروف حقایق علمی و نوادر زبانی و داستانهای شاهان باتقوا میکرده است.

عبدالله خاکی شیرازی (متوفی در تبریز ۹۰۲ هجری - ۷-۱۴۹۶م) در دربار آق قویونلوها سمت «بخشی» داشته است. چنانکه از اسمش برمی آید باید این شیرازی جزو مأموران مدنی بوده باشد و شاید مؤلف تاریخ مذکور این عنوان را بمعنی هندی آن بکار میبرد تا یک مقام کم شناخته ایرانی (و شاید هم سمت تواجیگری) را برساند.^۱

۷- اعلام

گذشته از شاهزادگان ماهنوز اطلاعات کافی درباره بازیگران دیگر این دوره پر آشوب آق قویونلوها نداریم و در این جا سعی میکنیم تا هویت بعضی از امرائی را که در سال ۱۴۷۶ در سان سپاه سلطان خلیل بودند، معلوم نماییم. این تجزیه و تحلیل ما را قادر خواهد ساخت تا در باره بعضی از اسامی و عناوینی که بنظر عجیب می آید بحث کنیم و در صورت امکان عناصر مختلف نژادی را در تشکیلات آق قویونلوها معلوم داریم. بنظر میرسد که این تشکیلات بدو قسمت نظامی و مدنی تقسیم می شد. قسمت نظامی را تر کمانان و مخلوطی از عشایر ایرانی تشکیل میدادند و اعضاء قسمت دیگر از میان خانواده های ایرانی منسوب بدیوان انتخاب میشدند.

شماره هایی که ذیلا ذکر میشود مطابق شماره هایی است که در متن عرض نامه گذاشته ایم.

۱ - سلطان علی میرزا که قبلا ذکر او گذشت.

۲ - امیر منصور پرناک. قبیله تر کمن پرناک^۲ اغلب در قرون پانزده و شانزده میلادی ذکر شده است.

تلفظ کلمه Pornak را میتوان از اسم قریه ای بهمین نام که در ساحل راست رود ارس در خانات سابق ماکو وجود دارد دانست. این امیر منصور بعد از

۱ - بخشی ها در هند بیشتر مسئول انتصابات و ترفیعات در ارتش بودند، رجوع کنید به
W. Irvine, 'The Army of the Indian Moghuls', ۱۹۰۳, ص ۳۷. در زمان تألیف
احسن التواریخ مؤلف در هند میزیست.

۲ - این اسم ممکنست از فارسی «پرناک» بمعنی برنا، مرد جوان گرفته شده باشد.
دو ترکیب پرناک یا برنک بنظر نمی رسد معنی داشته باشد.

بتخت نشستن سلطان خلیل در جنگی با شاهزاده مراد بن جهانگیر ساوهای مغلوب میشود. هنگامیکه امیرزاده الوند بن سلطان خلیل در شیراز بدرود زندگی میکوید، سلطان یعقوب، صوفی خلیل بیک موصلی را داروغه فارس می کند.^۱ ولی چون او ب مردم ظلم کرده و بفکر «تسخیر هند» افتاد، او را باز خواندند و بجایش مظفرالدین منصور پیرناک را بعنوان والی و حکمران بشیراز فرستادند. (نگاه کنید به تاریخ امینی ورق ۱۰۶) بنظر میرسد بعد از امیر منصور پسرش قاسم بجای اومی نشیند و بنا بگفته مصلح الدین لاری در مرآت الادوار (ورق ۲۲۹ نسخه موزه بریتانیا Add ۷۶۵۰) لوطیان مزدور خود را می فرستد تا سید صدرالدین شیرازی را در خانه اش بقتل آورند. این واقعه در چهارم آوریل ۱۴۹۸ بود (رجوع کنید به فارس نامه ناصری، ج ۲، ص ۱۳۵ و مقاله من بعنوان «سیورغال» ص ۹۵۳) سلطان مراد در ۷ صفر ۹۰۷-۲۳ ژوئن ۱۵۰۱ تمام اموال قاسم را گرفته او را از هستی ساقط می کند.

۳ - امیر منصور سهراب بیک سر کرده اکراد چامیشقزاک بود و از گفته دوانی بنظر می آید که زن برادر سلطان خلیل بوده است ولی تاریخ امینی (ورق ۷۴) او را پدرزن سلطان خلیل میدانند. در جنگی که طی آن سلطان خلیل زندگی خود را از دست داد، سهراب بر حسب اتفاق در اردوی یعقوب بود و به علت قرابت خانوادگی سعی کرد خیانت کند. گفته اند که اصل سر کسردگان چامیشقزاک بعباسیان و یاسلجوقیان میرسد.^۲ این سهراب بیک باید همان سهراب بیک بن شیخ حسن باشد که در شجره چامیشقزاک در شرفنامه ج ۱، ص ۱۶۴ ذکر شده است.

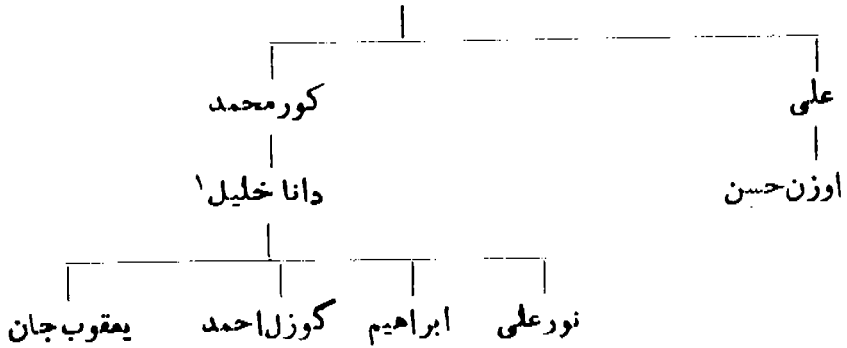
۴ - نورعلی بیک^۳ ظاهراً از احفاد یکی از شاخه های فرعی خانواده شاهی بایندری است :

۱ - این قبیله بصورت «مصلو» و «موسی لو» هردو نوشته شده (تاریخ امینی ورق ۶۴ و غیره). ممکنست نام چند قبیله بارسمهای مشابه باهم اشتباه شده باشد.

۲ - ممکنست از شاخه سلجوقیان که در ارض روم بودند باشد (۱)

۳ - اسم اصلی او بوداق بود، رجوع کنید به لاری، ورق ۲۳۰

قراعثمان



هم نور علی و هم برادر ماجراجوی او ابراهیم، که به ایبه سلطان^۲ مشهور بود، در فتنه‌هایی که بعد از مرگ یعقوب (۱۸۹۶-۱۴۹۰) صورت گرفت سهم مؤثری داشتند. هنگامیکه در ۱۸۹۷ - ۱۴۹۲ ایبه سلطان، رستم بن مقصود بن اوزن حسن را بتخت نشاند، نور علی سلیمان بیژن یکی از بهترین سرکردگان آق قویونلو را که از بایسنقر بن سلطان یعقوب^۳ طرفداری کرده بود بقتل رساند، ولی دیری نپائید که خود نور علی علیه رستم قیام کرد. پس از به تخت نشستن گوزل احمد ابن اغور لومحمد (۱۴۹۶/۹۰۲) ایبه اول باو پیوست سپس بر علیه‌ش قیام کرده او را در ۱۸ ربیع الثانی ۹۰۳-۴ و سامیر ۱۴۹۷ بکشت. نور علی، محمد بن یوسف را به تخت نشاند، در حالیکه ایبه، مراد بن یعقوب راشاه خواند، ولی با طرفداران او اختلاف حاصل کرده و او را در قلعه روئین دژ مجبوس ساخت. در این بین الوند ابن یوسف از دیابکرو به ایبه پیوست (جهان آرا ورق ۶۶). بالاخره ایبه در جنگی که الوند با برادر خود محمدی در شوال ۹۰۴ - مه ۱۴۹۹ کرد کشته

۱- حبیب السیر اسم او را دانا خلیل می نویسد ولی ممکنست این از (Dana) ترکی بمعنی گوساله باشد و البته چنین اسمی در ترکی سابقه دارد. در باره همین شخص نگاه کنید بص ۱۹۲-ج ۱ بررسی‌های تاریخی شماره ۶ سال ۳.

۲- لب التواریخ ورق ۶۶ از شجاعت او تعریف کرده او را « صاحب شان پادشاه نشان » می خواند. راجع ب لشکر کشی ایبه سلطان به کیلان در ۱۴۹۳-۱۸۹۸ رجوع کنید به لب التواریخ ورق ۶۵.

۳- امیر سلیمان قبلا عم نور علی را بقتل رسانده بود. حبیب السیر ج ۴. س ۳۳۳.

شد. برادر ایبه مراد را آزاد ساخته و از او در مقابل محمدی که در ۹۰۵-۱۵۰۰م. کشته شد، جانبداری کرد. بسال ۹۰۶-۱۵۰۰م. پیمان صلحی برقرار و مطابق آن مملکت را بدو قسمت تقسیم کردند: الوند دیار بکرو آذربایجان را گرفت و فارس و اراک از آن مراد شد. اما نام خاندان دانا خلیل از تواریخ برنیفتاد: در ۱۰۷/۱۵۰۱ مراد، یار علی بن نور علی را کشت و یعقوب جان بن دانا خلیل را حکمران فارس ساخت که او را هم رقیبی بزودی از آنجا بیرون راند. (جهان آرا ورق ۱۹۶).

۸ - امیر محمود بیک شاید همان عم اوزون حسن باشد که از اوایل کار او اطلاع داریم و می دانیم که بعد از جدا شدن از اوزون حسن، حسن علی قراقویونلو را از قلعه ای که در آن بوسیله پدرش جهان شاه محبوس گشته بود آزاد ساخت. (بنسکرید به Hinz ; Irans Aufstieg 134). چون این واقعه در حدود ۸۶۱-۱۴۵۷ اتفاق افتاده بود، محمود در ۸۸۱ باید پیر بوده باشد. جالب توجه است که متن ما فقط «زانو زدن» پسر او شاه علی را ذکر می کند نه خود او را.

۱۰ - بدرستی معلوم نیست که آیا سر کرده تواچیان، امیر حسین بایندر همان جلال الدین حسین علی بیک است که در زمان سلطان یعقوب پروانه چی و بالاخره امیر دیوان تواچی گردید، یانه؟ (تاریخ امینی ورق ۱۲۷).

۱۱ - ابابکر بیک (ابوبکر را اکثر در دوره های بعد از مغول چنین می نوشتند) شاید ابوبکر موصلی (یا موسی لو؟) باشد که بعد از جلوس سلطان خلیل به تخت سلطنت حاکم ری بود و قلعه فیروز کوه را فتح کرد.

۱۶ - راجع بالوند بیک نگاه کنید بس ۱۹۴ شماره گذشته این مجله.

۱۷ - ۱۹ - چنانکه می بینیم قبیله افشار مدتها قبل از صفویان در فارس مستقر شده بودند و منصور بیک افشار کوه کیلویه را مرکز خود کرده بود. او در ۹۰۳-۱۴۹۸ محمدی بن یوسف را یاری کرد تا بسطنت رسید و بعنوان پادشاه حکومت فارس بدورسید.

۲۲ - اسم عجیب مهماد چند دفعه ذکر شده است. از جمله امیرانی که سلطان خلیل همراه پسرش الوند میرزا بفارس می فرستد (بگفته تاریخ امینی

ورق ۵۶) یکی مهماد بیک خازن حمزه حاجیلو و دیگری مهماد بن الپائوت بود. این دومی جزو یکی از طوایف قراقویونلو بوده و بعد از مرگ سلطان خلیل بدو وفادار ماند و در نتیجه بدست سلطان یعقوب کشته می‌شود (ایضاً ورق ۷۹). کلمه مهماد بنظر میرسد صیغه مبالغه عربیست مثل مفراح، مقوال و غیره (رجوع کنید به Wright, Grammar, ۱۹۳۳، ج یک، B ۱۳۸) شاید فورم مهماد عامیانه محمد عربی باشد که می‌تواند صیغه مبالغه حامد و حمد باشد. اگر چنین کلمه‌ای وجود داشته باشد ممکنست علت استعمال فورم قرکی عثمانی Meoquetna (که شاید از محمد باشد) را بجای محمد در منابع فاتح بیزانس بیان کند که هنوز معامی است. تاریخ نویس بیزانسی Phranizes تاریخ قسطنطنیه را Meepquths می‌خواند و برای پیغمبر اسلام کلمه Mwâquea را بکار می‌برد (بنگرید به Der Islam، ج ۷، ۱۹۱۷، ص ۴۵، ج ۸، ۱۹۱۸، ص ۱۰۸)

۲۶ - کلمه «اخی» که به شهریار شهاب الدین شهریار اطلاق شده است اصطلاحی است مربوط به تشکیلات فتوه و بندرت در دوره قرکمانان بکار می‌رود. J. Deny معتقد است که این کلمه از قرکی Aqi بمعنی قوی ماخوذ است نه از عربی «اخی». استعمال شهریار نیز بعنوان لقب عجیب است. درست است که در قصیده مشهور سعدی که بحاکم مغول فارس انکیانو (حدود ۶۶۷ - ۱۲۶۹) تقدیم کرده او را «معین اعظم شهریار» خوانده است که معنی دیگری جز «شهریار مملکت» نمی‌تواند داشته باشد، ولی چنین معنایی با مقام شهاب الدین درست در نمی‌آید. این امیر که علاقمند به علم و ادب بود گویا اصل ایرانی داشته و شاید از احفاد یکی از سلسله‌های محلی بوده باشد.^۲

۱- مجله انجمن آسیایی، ج ۱۶، ۱۹۲۰، ص ۱۸۳: مقایسه کنید با Taeschner Futuwwa Studien در مجله Islamica، ج ۵، ص ۲۹۴ که در آن به «اخی» معنی دومی نیز بمعنی سخنی (?) داده است.

۲- اسم شهریار بخصوص در مازندران مرسوم بوده است. رجوع کنید به «نام‌نامه ایرانی» اثر ژوستی ص ۵-۱۷۴. مطابق تذهبات القلوب ص ۲۲۰ ناحیه شهریار که از کرچ رود مشروب میشود جزو تهران (ری) می‌باشد. خوند میر در حبیب السیر ج ۲، ص ۱۲۴ حکمران معاصر سیستان را شهریار می‌خواند. شاردن (ج ۶، ص ۷۹) گوید که در اصطلاح عامه شهریار را برای کلاتر شهر بکار می‌بردند.

۲۷- اسم احمد ماماش باز عجیب است. یکی از شاخه های بزرگ قبیله کرد بیل باس که در قسمت جنوب غربی دریاچه رضائیه سکونت دارند، ماماش خوانده می شود.^۱

۲۸ تا ۳۱- گرچه این اسم بطور مغلو طی نوشته شده است می توان آنرا چنین خواند: محمد ولد پیر عزیزبیک شیره جی. کلمه اخیر یا ممکن است از «شیره» فارسی باشد و یا از کلمه ای در ترکی شرقی که بمعنی میز چهار گوش و سفره آمده باشد. (بنگرید به بابرنامه چاپ Ilminsky ص ۲۳۵) خیلی احتمال دارد که این عنوان در مورد متن ما بکسی اطلاق میشده که مأمور سفره و مشروبات شاه بوده است. در دربار صفویه قسمت بخصوصی بعنوان «شیره خانه»، وجود داشت که با «شریت خانه»، فرق داشت.

۳۶- مولانا علاءالدین بیهقی^۲ را سلطان خلیل پس از به تخت نشستن بعنوان سفیر روانه قسطنطنیه کرد. (تاریخ امینی ورق ۵۶).

۳۸- شاه عماد الدین سلمان دیلمی در دیوان سلطان خلیل بمقام وزارت رسید و باصفهان فرستاده شد تا امور آنجا را نظمی بخشد و باعث زوال حاجی بیک بن شیخ حسن (عموزاده اوزون حسن) گردید. حاجی بیک از این جریان دلگیر گشته و بعد از مرگ سلطان خلیل سلمان را کشت (تاریخ امینی ورق های ۵۶ و ۸۰).

۴۱- بعد از به تخت نشستن سلطان خلیل، شاه شرف الدین محمودجان دیلمی (بگفته تاریخ امینی ۵۶) جهت ضبط اموال و وجوهات با قیه، روانه فارس گردید و در زمان یعقوب بوزارت و مشرفی دیوان رسیده (ایضاً ورق ۱۶۳). در سال ۱۴۸۹/۸۹۴ در معیت برادرش امام الدین شیخ علی از

۱- رجوع کنید بمقاله مینورسکی در دایرة المعارف اسلام بعنوان ساوجبلاغ.

۲- بیهق یعنی همان ناحیه سبزوار. در حدود العالم (ورق ۱۹) (چاپ سیدجلال الدین طهرانی ص ۵۶- مترجم) آمده است: «سبزوار، شهر کیست خرد بردا ری و قصبه روستای بیه است (بیهک = بیهق)». من برای این تصحیح مدیون دوست گرامیم عباس اقبال هستم. برای نام مردان بزرگی که از بیهق برخاسته اند رجوع کنید به تاریخ بیهق، چاپ تهران ۱۳۱۷.

طرف قاضی عیسی صدر، که مرد با اقتداری بود، باصفهان و فارس فرستاده شد تا اصلاحی در وضع مالیات بعمل آورد. هدف بر کشتن بشیوه‌ها و قوانین اولیه اسلامی و از میان برون هر نوع مالیاتها و بدعتهای چنگیزی از قبیل تمغا و سیورغال بود. (ایضاً ورق ۱۵۶ - ۱۷۱). اعمال فرستادگان قاضی عیسی باعث خشم بیحد کسانی گردید که در این امر ذی علاقه بودند و منجر بحبس و بالاخره اعدام شیخ علی توسط منصور پرناک حاکم فارس گردید.^۱

۴۳- نام حاکم کازرون، چلبی سیف‌الدین منتشا بگوش عجیب می‌آید. منتشا اسم امیر کردی بود که پس از برافتادن سلجوقیان حکومتی در آسیای صغیر تشکیل داد. ^۲ هر مقدار کردی که همراه او بگوشه جنوب غربی ترکیه (یعنی همان سرزمین Caria باستان) رفته باشند در میان عده بیشتر ترکمن در اقلیت بوده و کم کم از بین رفته‌اند. قلمرو این امارت که *Menteshe* خوانده می‌شود بنا به گفته *Wittek* (ص ۹۹) در سال ۱۴۲۴ جزو امپراطوری عثمانی گردید، و کاملاً احتمال دارد که این امپریکی از احفاد خانواده سلطنتی آنجا بود که اجدادش مجبور بمهاجرت شده بودند. این عنوان چلبی ^۳ را که در

۱- قاضی عیسی خودش بدست صوفی خلیل سفاک در ۱۳ ربیع اول- ۲۴ ژانویه ۱۴۹۱ در اردوباد بدار آویخته شد. رجوع کنید به جهان‌آرا.

۲- رجوع کنید به مقاله *Babinger* در دایرة المعارف اسلام به عنوان *Mentesche* و *Das Furstentum Mentesche* از *P. Wittek* استامبول ۱۹۳۴ ص ۵۱-۵۰ بمثلهایی که در این کتاب دوم نقل شده باید اسم باریک شاد منتش را اضافه کرد که قلعه او (واقع در قفقاز و شاید در منطقه ایروان) بوسیله شاه اسمعیل محاصره شد. رجوع کنید به حبیب‌السیر، ج ۶، ص ۳۳۷. هم‌چنین شرفنامه، ج ۱، ص ۲۲۱ قطعه‌ای دارد درباره امرای کیلیس که از منتشا آمده‌اند (و این ممکن است کلیدی باشد برای یافتن اصل شاهزادگانی که از کارآ آمده‌اند، والله اعلم).

۳- قاسم انوار در یکی از قصاید خود چلبی را بکار می‌برد، ولی جمله بترکی است: چلبی بزی او تنما. در تاریخ امینی ورق ۷۳ و ۶۱ چلبی بعنوان اسم شخص بکار برده شده است. علیرغم بحثهای مختلف توسط شرق شناسان روس هنوز اصل چلبی نامعلوم است: بعضی میگویند که از کلمه سامی صلام (صنم عربی) است و برخی معتقدند که از چلب ترکی است بمعنی خدا. رجوع کنید به مقاله بار تولد در دایرة المعارف اسلام تحت عنوان *Celebi* شاردن (ج ۸، ص ۷۰) اشتقاق آنرا از *Chalap* میدانند.

ایران ناشناخته است ولی در آسیای صغیر به شاهزادگان و رهبران روحانی اطلاق می شود تا حدی بیان می کند .

۱- کتیبه های متأخر اسلامی در تخت جمشید

کتیبه هایی که دوانی ذکر می کند هنوز موجود است. Carsten Niebuhr^۱ از آنها نسخه برداری و سیلوستر دوساسی^۲ بعد از اصلاحات زیاد بفرانس ترجمه کرده است. ولی از آن پس مثل اینست که کسی بآنها اعتنایی نکرده و بعلمت شهرت و اهمیت کتیبه های هخامنشی و ساسانی در بوقه فراموشی مانده اند. نیبوهر ممکنست نسخه آنها را از دانشمندان محلی بدست آورده و هنگام نسخه برداری مجدد اشتباهاتی رخ داده باشد.^۳

دوانی گوید که اول توجه سلطان خلیل معطوف کتیبه های دیاد شاهزاده سعید شهید، ابراهیم میرزا شد. این شاهزاده تیموری پسر شاهرخ است که در ۲۶ شوال ۷۹۶-۲۵ مه ۱۳۹۷^۴ متولد و در ۱۴۱۴/۸۱۷ به حکومت فارس منصوب شده است. در ۴ شوال ۸۳۸/۱۴۳۸ ابراهیم میرزا در اثر عارضه ای در گذشته و بعد از او حکومت به پسرش عبدالله رسیده است.^۵

اولین کتیبه او (که در نیبوهر شماره D است) نقل شعر سعدی است بمطلع که رادانی از خسروان عجم الخ ...^۶ که بوسیله خود شاهزاده امضاء شده و

1 - Reisesbeschreibung, Kopenhagen, 1778, ii, table xxvii

۲- در کتاب مشهور خود بنام Memoires sur diverses antiqués de la Perse پاریس ۱۷۹۳، ص ۱۲۵-۱۶۵.

۳- محمد نصیر فرصت شیرازی در آثار عجم، بعضی ۱۳۱۴، ص ۷-۱۶۶ بروشن شدن موضوع کمکی نمی کند و بنظر میرسد که نسخه او از کتیبه های ناقص و شاید از کتاب Niebuhr بوده باشد. درباره کتیبه کوفی عضدالدوله دیلمی فرصت می نویسد: « فقیر در کتابی دیگر که فرانسوی بود و مترجمی آنرا برایم ترجمه نمود دیدم نوشته بود ... این کتاب فرانسوی ممکنست ترجمه سفرنامه نیبوهر و یا کتاب سیلوستر دوساسی بوده باشد.

۴ - ظفر نامه ج ۱، ص ۷۱۰-

۵ - حبیب السیر - ج ۳ ص ۱۹۱ و ۲۰۲

۶- بوستان باب اول: پادشاه روم و دانشمند

تاریخ ۱۴۲۳/۸۲۶ را دارد. کتیبه B مورخ شوال ۸۲۶-۸۲۷ سپتامبر ۱۴۲۳ و حاکی از رسیدن اردوی ابراهیم میرزا باین نقطه است و بوسیله کمال الدین ایناق که یکی از مصاحبان شاهزاده بود (نگاه کنید به ص ۱۹ این مقاله) امضاء شده است. کتیبه سومی نیز از ابراهیم میرزا جزو شماره B نیوهر گشته است که با «الله باقی» شروع می شود. اشعار نقل شده توسط دوانی با امام علی بن ابی طالب نسبت داده شده است و جمله «کرم الله وجهه» نشان میدهد که نویسنده سنی بوده است. بعد از این اشعار نوشته شده: «حرره علی بن سلطان خلیل بن سلطان حسن سنة تسع وستین وثمانائة» (۸۶۹-۱۴۶۴) که امکان ندارد زیرا قبل از تسخیر فارس بوسیله اوزن حسن می باشد.

کتیبه دیگری با «هوالباقی و کل شی هالك» شروع شده سپس يك جمله فارسی می آید که خراب شده و بدرستی خوانا نیست: (این) خط است (؟) از کمترین بندگان، ابن حسین غلام بندگان حضرت پادشاه جهان میرزا علی سنه ۸۸۱ هجری. این تاریخ (۱۴۷۶ میلادی) باید درست باشد ولی ناگفته نماند که تاریخ کتابت بدرستی معلوم نیست. بعد از این شعری است از متنبی:

أین الاکسرة الجبابة الاولى کتروا الکنوز فما بقین و باقوا^۱

پس از این اسم ابراهیم سلطان و تاریخ ۸۲۶ (۱۴۲۳) نوشته شده است و معلوم است که این ادامه کتیبه D می باشد. کتیبه C دو سطر مفلوط فارسی دارد و بعد از آن شعر نظامی از مخزن الاسرار آمده است که دوانی نیز آنرا نقل می کند: -

صحبت دنیا که قمنی کند با که وفا کرد که با ما کند (الخ)

بعد از این اشعار نوشته شده: «حرره علی بن سلطان خلیل بن سلطان حسن اصلح الله شانهم فی شهر سنه احدى و ثمانین و ثمانمايه». در خاتمه شعری است که مطابق دوانی فی البداة توسط صدر علاء الدین بیهقی گفته شده قرار دارد ولی مصرع دوم آن عوض شده و بدین گونه است:

که بر سنگ حرفی نوشتم چنین

۱- شرح تبیان دیوان المتنبی، قاهره، ۱۲۸۷، ج ۱، ص ۴۹۶

با در نظر گرفتن این نکات باید گفت :

- ۱- تاریخ ۸۸۱-۱۴۷۶ که دوبار تکرار شده است تاریخ درست کتیبه علی میرزا و در نتیجه تاریخ سانی است که دوانی شرح آنرا میدهد .
- ۲- تاریخ ۸۶۹ بغلط خوانده شده است. چون خود نیبوهر مسلماً چنین اشتباهی را در نسخه برداری از روی سنگ نمی کرد، باید فرض کرد که مستنسخ دیگری آنرا برایش از حافظه نقل کرده در نتیجه اشتباهی رخ داده است. این مطلب بوسیله متفاوت بودن مصرع دوم شعر صدر تأیید می شود و چون وزن شعر تغییر نکرده است می توان گفت يك ایرانی آنرا تغییر داده است . شاید نکته اصلی یعنی (که نه ساله ام می نویسم چنین) در زمان نیبوهر (۱۷۶۴) از بین رفته بود، در صورتیکه آن شعر بطریقی که دوانی نقل می کند مهارت شاهزاده را در خطاطی بیان می کند و مصلح الدین لاری که معاصر دوانی بوده این مطلب را تأیید می کند و می گوید : در صفر سن نوعی می نوشت که لطافت آن منور انظار و موجب حیرت او الالبصار بوده.^۱
- ۳- غلام شاهزاده علی در ۸۸۱ یادگاری نوشته و چیزی بمتن اصلی افزوده است. و یا ممکن است این اضافات امضاء کسی بوده است که نوشته شاهزاده را روی سنگ کنده است .
- تکلمه - پرفسور هر تسفلد در نامه ای که بمن فرستاده (۸ مارس ۱۹۳۹) می نویسد که مجموعه کاملی از کتیبه های تخت جمشید (عکس ها، نقاشی ها، و باسمه ها از روی آنها) را دارد و امیدوار است روزی آنها را منتشر سازد و می گوید که کتیبه های مذکور نیبوهر در قصر تچر است : B و C در تالار جنوبی و E در تالار مرکزی است.^۲

۱- مرآت الادوار نسخه موزه بریتانیا (Add. ۷۴۵۰) ورق ۲۲۹، در مدح تملق آمیز دیگر درباره مهارت شاهزاده در خطاطی در تذکره قاضی احمد قمی (آخر قرن شانزده) آمده است که مصرع (نه ساله ام می نویسم چنین) را نقل کرده و تاریخ ۸۸۱ را تأیید میکند . من برای این مطلب مدیون خانم C. Edwards هستم که صاحب این تذکره نایاب هستند. نسخه دوم این تذکره در حیدرآباد دکن است، رجوع کنید به ارمغان ۱۳۱۸، شماره های ۵-۶ ص ۳۴۴.

۲- برای وصف کاخ تچر یا زمستانی رجوع کنید به شرح اجمالی آثار تخت جمشید تألیف سید محمد تقی مصطفوی صفحات ۲۰-۲۶ (مترجم)